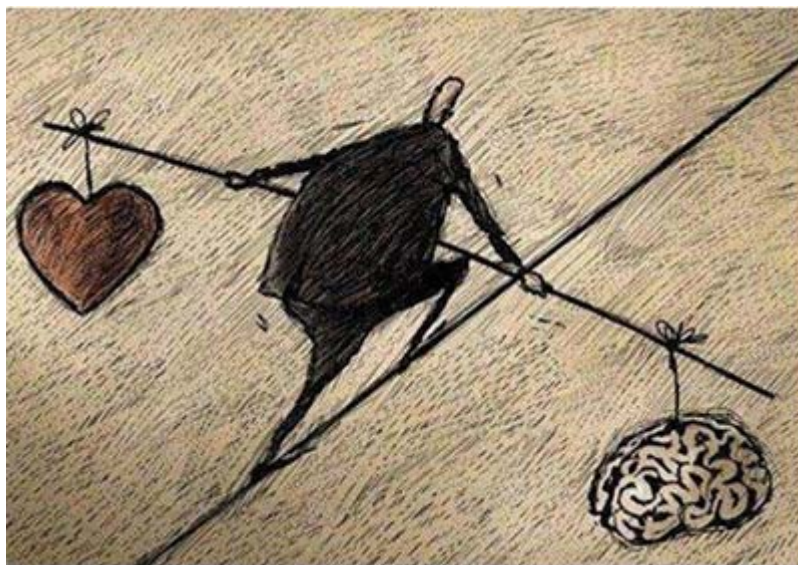


گذری بر مقاله خلافت عقل یا خلافت نقل؟ (نوشته اسد بودا)

<?xml encoding="UTF-8?">



«خلیفه دوم؛ با چنین عملی، تبعیض نژادی را که از سوی قرآن و پیامبر (صلی الله علیه و اله و سلم) نهی شده بود، به دامن اسلام بازگردانید و بار دیگر آن را احیا کرده و جامعه اسلامی را با اختلاف شدید طبقاتی همراه ساخت. لذا دیری نپایید که جامعه اسلامی با شکاف عمیقی روبه‌رو گردید که زراندوزان و دنیاپرستان، با خرید بردگان و کنیزان بر شوکت و عظمت خویش افتخار می‌کردند و بیچارگان و بردگان مظلوم از دل صبح تا دل شب کار

می‌کردند که تا هم زندگی خود را با رنج و مصیبت اداره نمایند و هم روزانه و یا ماهیانه مبلغی به اربابان خویش بپردازند.»

نویسنده‌ی محترم مقاله‌ی «خلافت عقل یا نقل» با رویکرد درون دینی کوشیده است تا تحلیل تاریخی از دو شخصیت شهیر صدر اسلام ارایه نماید، و در مقام تطبیق به این نتیجه می‌رسد که تدبیر و عقل امام علی برتری دارد. وی در این مقاله عمر را طرفدار خلافت عقل و امام علی را طرفدار خلافت نقل می‌داند. خلافت عقل و نقل دو واژه‌ای است که نویسنده محترم آن را به صورت اجمالی تعریف نموده است. از نظر نویسنده، خلافت عقل به جای خون و ژنتیک بر آگاهی و شایستگی تکیه دارد و بالطبع خلافت نقل بر ضد آن بوده و در مقایسه با آن، نظری به شایستگی و آگاهی ندارد؛ بلکه خون و ژنتیک را معیار تصدی قدرت می‌داند. نویسنده، ابن سینا را نظریه‌پرداز خلافت عقل می‌داند و به صورت قهری معیارهایی را که ایشان برای حاکم شایسته برمی‌شمارد باز بیان‌کننده‌ای این اصطلاح خواهد بود. ابن سینا در همان مبحث، صفاتی از قبیل شجاعت، عفت، علم و دانایی، عقل و تدبیر را معیار انتخاب حاکم می‌داند و در صورت تزامم میان چندین فرد، صاحب عقل و تدبیر بیشتر را مقدم می‌دارد.[۱]

صاحب مقاله در پاورقی با رویکرد بیرون دینی و به اصطلاح بی‌طرفانه، عقل اسلامی را الگوی ویرانگری می‌داند که حق دیگری را از اساس به رسمیت نمی‌شناسد و خلافت عقل را در اسلام محال می‌شمارد؛ برای اینکه اسلام از نقل، حدیث و افسانه تشکیل شده است. سپس نویسنده برای رسیدن به خلافت عقل، گذر از دین و اعتماد بر داده‌های عقلی را پیشنهاد می‌کند. درواقع مطلبی که در پاورقی به عنوان نگاه بی‌طرفانه مطرح شده است، چکیده‌ای نوشته‌ای است که از نویسنده تحت عنوان «مدخلی بر آیین ویرانی» در رادیو زمانه به نشر رسیده است. با توجه به ترکیبی بودن مدعای نویسنده، و هم‌چنین اهمیت هردو مطلبی که تعقیب شده است، شایسته است تا به صورت گذرا، نکات چندی در ارتباط با هردو مطلب ارایه گردد. پیش از هر چیز، یادآوری این نکته ضروری است که سعی بر این بوده است تا ورود و خروج به بحث و هم‌چنین شیوه‌ای بحث و گفتگو حکیمانه باشد؛ در

مباحثه‌ای حکیمانه، دو طرف در جستجوی حقیقت می‌باشند و احساسات، ادراکات و دانستنی‌های خویش را به اشتراک می‌گذارند. این امر مهارتی است که از ترکیب دو فن گفتن و شنیدن، ایجاد می‌شود و گفتن تنها، هیچ‌گاه گفتگوی واقعی را شکل نمی‌دهد.

در ضمن این نکته نیز بی‌مناسبت نیست که: بنده تا حدودی با نویسنده مقاله و محور مطالعات و دغدغه‌های ایشان آشنایی دارم، ضمن این‌که نامبرده فرد پر مطالعه و صادقی است، و هر آنچه را که می‌یابد و یا به ذهنش می‌رسد صادقانه با مخاطبان خود در میان می‌گذارد؛ ولی این توجه نیز ضروری است که به‌صورت قهری، هر یافته‌ای مساوی با حقیقت نیست. ممکن است که ایشان با توجه به وضعیت نابسامان و غمبار جهان اسلام از نظر علمی و عملی، درصدد بیداری و اصلاح وضعیت موجود باشد، و می‌کوشد تا وضعیت جاری به نحوی اصلاح گردد. درگذشته‌ای نه‌چندان دور، دست‌نوشته‌ها و مقالات زیبایی از ایشان در حمایت از دین و معنویت به نشر می‌رسید، و بخشی از خاطرات و شرح زندگی خویش را در قالب ادبیات زیبا به رشته تحریر درمی‌آورد که تا هنوز آموزندگی آن بر زبان‌ها جاری است. به هر صورت پیشاپیش از ایشان و برادران اهل سنت، مصرانه می‌خواهم که اگر چنانچه احساس کردند، نوشته‌ای حاضر عاری از فرهنگ گفتگوی اخلاقی و حکیمانه است، عذرخواهی مرا بپذیرند.

الف) خلافت عقل یا نقل

اول: نویسنده در ابتدای مقاله خود ادعا می‌کند که «خلیفه دوم بود که نظام اقتصادی آن زمان را که از راه تاراج و جزیه و برده‌گیری سرزمین‌های مفتوحه تامین می‌شد، از انحصار جنگ‌آوران بیرون کشیده و نوعی اقتصاد شهری را پایه‌گذاری کرد.»

خوب است سخن را با این نکته آغاز کنم که نقش عمر در دوران خلافتش از لحاظ توسعه و گسترش سرزمین‌های اسلامی و نیز تاسیس برخی نهادهای اداری و اجتماعی قابل انکار نیست؛ ولی نقش وی در انقلاب نظام اقتصادی از سیستمی، به سیستم دیگر نیازمند به تامل است. هرچند بسیار شایسته بود که نویسنده محترم مدعی فوق‌الذکر را مستندسازی می‌کرد، تا بتوان از این طریق به‌صورت دقیق در این زمینه به تفکر و تامل پرداخت. البته این مساله بسیار روشن است ادعای مطرح‌شده از فقر منابع علمی رنج می‌برد و در حقیقت نوعی اغراق و مبالغه در خدمات و فعالیت‌های خلیفه دوم صورت گرفته است.

قابل انکار نیست که در زمان خلیفه دوم، بیش از هر زمان دیگر به دلیل فتوحات بیشتر، عمده درآمد اقتصادی از طریق غنائم جنگی و جزیه تامین می‌گردید. کثرت غنائم و در نتیجه افزایش درآمد، موجب شد که عمر دیوان اقتصادی تاسیس نماید و سهم افراد را بر اساس سوابق اسلامی ترکیب قبایلی قرار بدهد.^[۲] در دیوان اقتصادی نام قبایل و افراد نوشته شده است و هرکدام بر اساس جایگاه و موقعیت فردی و قبیله‌ای حقوق دریافت می‌کردند. در دیوان مزبور، سپاهی عرب بر سپاهی عجم، عرب قحطانی بر عرب عدنانی، عرب مضر بر عرب ربیعیه، قریش بر غیر قریش و بنی‌هاشم بر بنی‌امیه تقدم داشت حقوق گروه اول بیش از حقوق گروه دوم بود. مورخان مشهوری، چون ابن اثیر، یعقوبی و جرجی زیدان، در منابع تاریخی خویش به نمونه‌هایی از ارقام گوناگون حقوق سپاهیان و کارمندان خلافت اسلامی زمان عمر اشاره کرده‌اند که موجب حیرت و تعجب بسیاری شده‌اند. از جمله حقوق عباس بن عبدالمطلب سرمایه‌دار معروف، در سال ۱۲۰۰۰ درهم بوده است؛ در حالی که حقوق یک سپاهی مصری در سال از ۳۰۰ درهم تجاوز نمی‌کرده است. حقوق سالانه هر یک از زنان پیامبر اسلام ۶۰۰۰ درهم بوده؛

درحالی‌که حقوق یک سپاهی یمنی در سال به ۴۰۰ درهم نمی‌رسید. حقوق سالانه معاویه و پدرش ابوسفیان هرکدام در سال ۵۰۰۰ درهم بوده؛ درحالی‌که حقوق یک فرد عادی مکی که مهاجرت نکرده بوده است ۶۰۰ درهم بوده است.[۳]

خلیفه دوم؛ با چنین عملی، تبعیض نژادی را که از سوی قرآن و پیامبر (صلی‌الله علیه و اله و سلم) نهی شده بود، به دامن اسلام بازگردانید و بار دیگر آن را احیا کرده و جامعه اسلامی را با اختلاف شدید طبقاتی همراه ساخت. لذا دیری نپایید که جامعه اسلامی با شکاف عمیقی روبه‌رو گردید که زراندوزان و دنیاپرستان، با خرید بردگان و کنیزان بر شوکت و عظمت خویش افتخار می‌کردند و بیچارگان و بردگان مظلوم از دل صبح تا دل شب کار می‌کردند که تا هم زندگی خود را با رنج و مصیبت اداره نمایند و هم روزانه و یا ماهیانه مبلغی به اربابان خویش بپردازند.

همان‌گونه که اشاره گردید، روش عمر برخلاف سنت رسول خدا (صلی‌الله علیه و اله و سلم) و سنت خلیفه اول بوده است و همین مساله باعث گردید که در زمان امام علی علیه السلام مشکلات زیادی عرض‌اندام نمایند. این مساله کاملاً روشن است که فعالیت‌ها و اقدامات عمر علاوه بر اینکه برخلاف اصول اولیه اسلامی بوده‌اند، عدالت اقتصادی را نیز با مشکلات زیادی مواجه گردانید و ریشه‌ها و بنیادهای بسیاری از زیاده‌خواهی‌ها، امتیازگیری‌ها، تحقیرها و کینه‌ها در جامعه اسلامی به همین مساله برمی‌گردد. لذا بنیان دیوان مالی در کارنامه اقتصادی عمر، بر اساس خون و قبيله بوده است که به‌صورت عملی عدالت اقتصادی را مورد هدف قرار داده، و یکی از اساسی‌ترین اصول خلافت عقل، به دست احیاکننده‌ای خلافت عقل پایمال گردید.

سخنی که از امام علی در مدح عمر نقل‌شده است، علاوه بر اینکه منبع آن به‌صورت دقیق، ذکر نه شده است، در کلیت خود نیز نمی‌تواند مدعای مطرح‌شده را به اثبات برساند؛ زیرا که انطباق آن بر چنین مدعایی کار ساده و آسانی نیست. هم‌چنین در این مساله شکی نیست که امام علی علیه السلام در مورد خلیفه دوم و نیز سایر خلفا موافق و اقوالی دیگری نیز دارد که باید به‌صورت مجموعی نگریسته شود؛ ولی در صورتی‌که با این قضیه سلیقه‌ای و گزینشی برخورد شود، نتیجه‌گیری در این موضوع را، برای هر محقق مشکل می‌سازد. به‌عنوان نمونه در شورای شش‌نفری موقعی‌که عبدالرحمن بن عوف به حضرت پیشنهاد بیعت می‌دهد و سپس شرط می‌نماید که بر اساس سنت رسول خدا و روش شیخین رفتار کند؛ آن حضرت تنها سنت رسول خدا (صلی‌الله علیه و اله و سلم) را می‌پذیرد، روش‌ها و سنت خلیفه اول و دوم را رد می‌نماید.[۴] هم‌چنین در نامه پنجاه‌وسه در نهج‌البلاغه به‌صراحت می‌فرماید: «فان هذا الدين كان اسيرا في ایدی الاشرار، يعمل فيه بالهوى وتطلب به الدنيا.» این دین در دست اشرار اسیر بوده، در آن به هوس می‌رانند و به نام دین، دنیا را می‌خورند.[۵]

دوم: نویسندگان در ادامه می‌نویسد: «هرچند شهری که علی از آن ستایش می‌کند شهر غارتی و غیر تولیدی است ولی در هوشمندی و سیاست‌ورزی عمر تقریباً همه اتفاق نظر دارند.» نکته قابل‌توجه در این سخن این است که اگر شهرها غارتی و غیر تولیدی بوده‌اند و در زمان عمر تاسیس و توسعه‌یافته‌اند، پس چگونه عمر توانسته است اقتصاد شهری را پی‌ریزی نماید؟ هم‌چنین اتفاق تقریبی همگان بر سیاست‌ورزی و هوشمندی عمر نیازمند اثبات و دلیل است. اما اقدامات خلیفه دوم در مورد فدک و اینکه تلقی شود که اقدامات مزبور ناشی از عقلانیت و نگاه اقتصادی او بوده است؛ حقیقت این است که این تحلیل بسان تحلیل نویسندگان محترم در خصوص فتوحات خلیفه دوم است. به این معنی ممکن است که ثبوت انگیزه‌ای خلیفه همین امر بوده است، ولی اثباتا شاهدی بر چنین امری وجود ندارد. به‌خصوص که در برخی نقل‌های تاریخی آمده است که خلیفه دوم بعدها در زمان

حکومت خویش فدک را در اختیار عباس و امام علی علیه السلام قرار داده است. [۶] اگر خلیفه دوم قرار دادن فدک در اختیار حضرت زهرا را، خلاف عقل می‌دانست چگونه بعداً توانسته است آن را به اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و اله و سلم) برگرداند؟

سوم: از قول ابن سینا نقل شده است که تصریح می‌کند: «عمر خردمندتر از علی بود. پس در امر خلافت نیز اولویت دارد. به بیان روشن‌تر، تضاد عمر و علی از نظر ابن سینا به نحوی تضاد عقل و نقل است. ابن سینا به عنوان نظریه‌پرداز "خلافت عقل" در برابر خلافت نقل برای عمر اولویت قایل است و او را شایسته‌ی خلافت می‌داند. خردمندی عمر نسبت به علی با واقعیت‌های تاریخی نیز هم‌خوانی دارد. او در عین حالی که هیچ‌وقت خودش را از مشوره‌دهی علی بی‌نیاز نمی‌دانست، جنگ داخلی را که پس از پیامبر احتمال وقوع آن زیاد بود، به طرز هوشمندانه‌ای به جنگ با دشمن بیرونی تبدیل کرد و قلمرو امپراتوری تاراج شهرهای غارت و غارت‌های شهری را تا خراسان گسترش داد.»

مراجعه به سخن ابن سینا نشان می‌دهد که صراحتی در مطلب مذکور ندارد؛ بلی از نظر فنی عبارت ایشان اشعار و حداکثر ظهور در مدعا دارد. [۷] اما تفسیر عبارت ابن سینا به تضاد عقل و نقل و سپس امام علی و عمر را مصداق این دو روش دانستن، از عبارت ابن سینا قابل فهم نیست. خلافت عقل، یک اصطلاح دامنه‌دار و کشداری است که از بطن آن مفاهیم زیادی قابل استخراج است. ممکن است از نظر عقل امروزی، یکی از ارکان خلافت عقل، انتخاب مردم و نقش آنان در سرنوشت خویش باشند؛ امری که بر اساس آن خلافت و روش خلیفه دوم، دچار مشکل خواهد شد. برای اینکه خلیفه دوم با نصب خلیفه اول به قدرت رسید و برای بعد از خود نیز رهبری را در اختیار شورای شش نفره که همگان از قریش بودند قرارداد. ابن سینا نیز به عنوان یک نظریه‌پرداز خلافت عقل، روش نصب را نه تنها خلاف عقل نمی‌داند، بلکه آن را ترجیح می‌دهد. [۸]

ابن ابی‌الحدید معتزلی که شرح معروفی بر نهج البلاغه نوشته است، به امام علی علیه السلام و خلیفه دوم هر دو عقیده دارد و فردی آگاه و مطلع از تاریخ اسلام و احوال اشخاص تاثیرگذار در صدر اسلام است؛ وی نیز متعرض این سخن ابن سینا شده است و سپس آن را به شدت رد می‌کند. [۹] ایشان در ذیل خطبه‌ی معروف شقشقیه به معتزله بغداد که جمعی بزرگی از متکلمان اهل سنت بودند، افضلیت امام علی (ع) را به همه معتزله بغداد نسبت می‌دهد. [۱۰] ابن ابی‌الحدید وجه اعقلیت عمر را بر اساس نظر برخی، این امر می‌داند که وی هرآنچه به صلاح خود می‌دانست انجام می‌داد؛ ولی علی متعهد به شریعت و قانون بود و در این شکی نیست که امور دنیوی با شیوه‌ای عمر بیشتر سروسامان می‌یابد، تا شیوه‌ای علی (علیه السلام). سپس وی جمله معروف حضرت را در نهج البلاغه نقل می‌کند که: «اگر دین و تقوی نبود من زیرک‌ترین اعراب بودم.» [۱۱]

استدلال بر هوشمندی عمر با توجه به تبدیل جنگ داخلی به جنگ بیرونی؛ واقعیت این است که ثبوت و در مقام فرض و تصور، این تحلیل جالب و قابل توجه است؛ ولی در مقام اثبات هیچ شاهدی عینی برای آن ذکر نشده است. برعکس تمام شواهد تاریخی و قراین میدانی این مساله را تایید می‌کند که انگیزه‌ای عمر از این گونه جنگ‌ها، نهاد جهاد بوده است، که نویسنده محترم در مقاله‌ای "آیین ویرانی" به خوبی در این مورد نکاتی را متعرض شده است. بنابراین خلیفه دوم نه از روی تدبیر و سیاست‌ورزی و پیشگیری از جنگ داخلی؛ بلکه با انگیزه‌ای انجام جهاد شرعی اقدام به فتوحات نموده است.

در یک جمع‌بندی از خلافت عقل و خلافت نقل به نظر می‌رسد که به دلایل متعدد نماینده واقعی خلافت عقل امام علی بوده است؛ زیرا بر اساس نوشته نویسندگان محترم خلافت عقل بر محور عقل و ارزش‌ها و شایستگی‌های

واقعی می‌چرخد و عدالت را پاس می‌دارد و از آزادی معقول حمایت می‌کند و علم و آگاهی برای آن ارزش دارد و حیات آدمی برای او محترم است. در چارچوب چنین ملاکاتی اگر چنانچه بخواهیم به زندگی خلیفه دوم پیش از اسلام و بعد از اسلام و هم‌چنین در زمان خلافت او بنگریم و سپس میان او و امام علی علیه السلام مقایسه نماییم، روشن می‌شود که نباید در اعلمیت، لیاقت و شایستگی امام علی‌علیه‌السلام در مقام تطبیق با خلیفه دوم شک نمود. اگرچه خدمات و فعالیت‌های سودمند خلیفه دوم در دوره‌ای خلافتش قابل‌انکار نیست. لذا برای اینکه مطالب فوق مستندسازی شود، خوب است که در ادامه به برخی از فعالیت‌ها و اقدامات عملی خلیفه دوم اشاره شود.

یک) بر اساس گزارش‌های تاریخی، خلیفه دوم جزو افرادی محسوب می‌شود که دخترانش را زنده‌به‌گور می‌کردند. [۱۲] این فرهنگ زشت و غیرانسانی عرب جاهلی در قرآن کریم چنان بازتاب یافته است که با بلیغ‌ترین بیان آن را محکوم کرده و وعده داده است که در روز قیامت از دختران زنده‌به‌گور شده، سوال خواهد شد که به چه گناهی کشته شده‌اند؟ [۱۳] لذا علاوه بر اینکه لحن آیه شریفه در این زمینه بسیار شدید است، بیان‌کننده‌ای جایگاه و اهمیت حیات انسانی، با قطع نظر از دین و مذهب نیز هست.

دو) در وصف زندگی خلیفه دوم آمده است که وی سوره بقره را در طول دوازده سال فراگرفت و پس از فراگیری به شکرانه این موفقیت اقدام به قربانی نمود. [۱۴]

سه) در جنگ‌ها و نبردهای زمان رسول خدا (ص) از جمله در جنگ حنین و احد خلیفه جزو کسانی بوده است که صحنه جنگ را رها نموده و به اصطلاح فرار کرده بود. [۱۵]

چهار) دامن زدن به مساله نژادی و پان‌عربیسم، یکی از اقدامات دیگر خلیفه دوم در زمان حکومت خویش بود. در پایتخت اسلام (مدینه) غیر عرب اجازه اقامت نداشت، به جز مواردی که استثنا شده بودند، مانند سلمان، بلال و... [۱۶] هم‌چنین منع کرده بود که نباید غیر عرب از عرب و یا عرب غیر قریش از قریش دختر بگیرد. [۱۷] به‌نوعی می‌توان گفت که ارکان اصلی خلافت عمر را، عرب قریشی تشکیل می‌داد و معمولاً هیچ والی و امیر لشکری از غیر قریش تعیین نمی‌کرد. البته یک استثنا وجود داشت که از میان قبایل قریش تنها به بنی‌هاشم ولایت نمی‌داد!

همچنین در کتاب "الموطا" مالک، فقیه معروف اهل سنت آمده است که عمر حکم کرده بود، اگر مرد عرب از عجم زن گرفت و فرزندی از این وصلت به دنیا آمد، چنانچه آن بچه در بلاد عرب به دنیا بیاید از پدرش ارث می‌برد؛ ولی اگر در سرزمین غیر عرب به دنیا بیاید از پدرش ارث نمی‌برد!!! [۱۸] هم‌چنین از خلیفه دوم نقل شده است که عرب به ملکیت کسی در نمی‌آید، به این معنی که بردگان باید از غیر عرب باشند. [۱۹]

پنج) در منابع تاریخی ناسزاگویی وحش نیز، از زبان خلیفه دوم نقل شده است. در جریان مخالفت زبیر در بیعت با خلیفه اول و کشیدن شمشیر و اصرار بر بیعت با امام علی علیه السلام، عمر به اطرافیان خویش دستور می‌دهد که مواظب این سگ، یعنی زبیر باشید... [۲۰]

شش) خلیفه دوم، برای استحکام پایه‌های قدرت سیاسی نوپای حکومت اسلامی، با تمام توان می‌کوشید؛ از جمله در برخی منابع تاریخی نقل شده است که سعد بن عبادہ انصاری که از اصحاب رسول خدا (ص) و رییس قبیله خزرج به شمار می‌رفت، حاضر نشد تا با ابوبکر بیعت کند. این صحابی بعد از جریان سقیفه، به سوی شام رفت و عمر فردی را به تعقیب او فرستاد و دستور داد که از وی بیعت بگیرد و اگر چنانچه حاضر به بیعت نشد او را به قتل برساند. سرانجام سعد به قتل رسید و سپس شایع کردند، که جنیان سعد را به قتل رسانده‌اند. [۲۱]

جریان شهادت دختر رسول اکرم (صلی الله علیه و اله و سلم)

از مباحث دامنه‌داری در تاریخ اسلام است، صرفاً جهت استنادسازی به منابع تاریخی این نکته ذکر می‌شود که شهرستانی در کتاب "الملل والنحل" از قول نظام نقل می‌کند که عمر در روز بیعت به شکم فاطمه زد و در نتیجه جنین ایشان سقط گردید، و در چنین حال خلیفه فریاد می‌زد که خانه را با افرادی که در میان آن است بسوزانید. [۲۲] البته در خصوص این واقعه‌ای تلخ آثار مستقلاً به چاپ رسیده است که از جمله می‌توان به کتاب "محنه فاطمه بعد وفاه الرسول"، نوشته‌ی شیخ عبدالله الناصر اشاره کرد. مناسب است که یادآوری شود، دامن زدن به این‌گونه مسایل به صلاح امت اسلامی نیست؛ ولی هدف از بیان وقایع فوق‌الذکر این است که خوانندگان گرامی بدانند که ادعای شیعیان صرفاً از روی گزافه‌گویی و دروغ عامدانه علمی نیست، بلکه بر اساس مستندات و مصادر تاریخی، و حداقل اینکه در مصادر و منابع اسلامی نقل شده‌اند.

هفت) رکود توسعه فرهنگی در زمان خلافت خلیفه دوم، به اوج خود رسید. یکی از اقدامات مهم خلیفه دوم در این زمینه سیاست منع کتابت حدیث بود [۲۳] که در زمان عثمان نیز به شدت ادامه داشت. اما در زمان حکومت امیرالمومنین سیاست عوض گردید. امام علی علیه السلام بر فراز منبر اعلام فرمود؛ کسانی که مایل هستند تا علم و دانش را بنویسند کاغذ و قلمی فراهم آورند. [۲۴] سیاست فرهنگی منع حدیث، در درازمدت خسارت‌های جبران‌ناپذیری بر جهان اسلام تحمیل کرد، به گونه‌ای که جعل حدیث زیاد شد، زمینه‌ای شبهات فراهم گردید و بستر برای تاویل و تشکیل فرقه‌های مختلف گسترش یافت. جریان دیگر فرهنگی که به خلیفه دوم منسوب است سوزاندن کتاب‌خانه اسکندریه مصر است، که به عمرو عاص بعد از فتح مصر دستور داد تمام کتاب‌ها را بسوزانند. [۲۵]

با توجه به هفت محور فوق‌الذکر، و هم‌چنین با توجه به مقیاس‌هایی که برای خلافت عقل وجود دارد، روشن می‌شود که اقدامات نژادی، امتیازات اقتصادی بر اساس نژاد، توزیع قدرت سیاسی در قلمرو قبیله خاص، بی‌توجهی به حیات شهروندان از طریق کشتار و ترور مخالفان سیاسی، مبارزه با قلم و کتابت، ضعف فراگیری و کسب دانش، فرار از میدان‌های جنگ و غیره با اصول اولیه خلافت عقل سازگاری ندارد؟ حداقل چیزی که می‌توان گفت اینکه عمر در مقام مقایسه با امام علی علیه السلام تفاوت آشکاری دارد؛ زیرا از امام علی علیه السلام کتابی چون نهج‌البلاغه به یادگار مانده است که بسیاری از مفاهیم مدرن خلافت عقل در آن به خوبی تبیین شده است. تقسیم بیت‌المال به صورت مساوی میان تمامی شهروندان از مهم‌ترین سیاست اقتصادی امام علی علیه السلام بود، که این روش علاوه بر اینکه با شیوه‌ای پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و اله و سلم) منطبق بود، با آموزه‌های دین و عقل نیز سازگاری دارد. نگاهی مساوی به تمام شهروندان و تأکید بر عدالت اجتماعی، توسعه سیاسی و مشارکت همگانی در قدرت از دیگر خدمات و فعالیت‌های امام علی علیه السلام در دوران خلافتش بود که مورخان چنین دوره (خلافت امام علی) را به دوران عدالت می‌ستایند. [۲۶]

چهارم: در بخش دیگری از مقاله بعد از نقل تصرّف فدک به وسیله مسلمانان در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و اله و سلم) آمده است؛ «شیعیان اما نه درباره اصل مغضوب بودن فدک توسط مسلمانان خاموش‌اند، بلکه برنامه‌ی اقتصادی عمر را نیز جفا به آل پیامبر تصور نموده و از آن به عنوان پروژهای غصب یاد می‌کنند.» در این مساله که شیعیان برنامه اقتصادی خلیفه دوم را در ماجرای فدک غصب تلقی کرده‌اند؛ به این دلیل است که در آن موقع فدک در اختیار حضرت فاطمه (س) بود. در آیین دادرسی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله و سلم)

سلم) «البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر»، شاهد آوردن وظیفه مدعی و سوگند خوردن وظیفه منکر است. پس حضرت منکر به شمار می‌آید و باید سوگند می‌خورد. در تقویت منطق شیعیان با رویکرد درون دینی، توجه به این نکته مهم است که عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی و مامون خلیفه عباسی هردو دستور دادند که فدک به اولاد رسول خدا (صلی‌الله علیه و اله و سلم) بازگردانده شود. [۲۷]

اما غصب فدک توسط مسلمانان از یهودیان در زمان رسول خدا (صلی‌الله علیه و اله و سلم) تعبیر دقیقی نیست، برای اینکه بر اساس قرارداد فیما بین طرفین، ملکیت باغ فدک تسلیم مسلمانان گردید. سپس یهودیان خود درخواست کردند که در مقابل بخشی از محصول در وطن خود باقی بمانند و کارها را بر اساس روال گذشته انجام بدهند. [۲۸] در مورد ماجرای فدک و در کل غنیمت جنگی در اسلام، در بخش دوم مقاله بیشتر صحبت خواهد شد، چرا که بحث نویسنده محترم برون دینی است. اجمال جریان این بوده است که در سال هفتم هجرت، پیامبر خدا (صلی‌الله علیه و اله و سلم) برای سرکوب کردن یهودیان خیبر که علاوه بر پناه دادن به یهودیان رانده شده‌ای از مدینه، به توطیه و تحریک قبایل مختلف علیه دین اسلام مشغول بودند، سپاهی به آن سمت گسیل داشت و پس از چند روز محاصره دژهای آن به تصرف لشکر اسلام درآمد.

پس از پیروزی کامل سپاه اسلام – با آن که جان و مال شکست‌خوردگان در اختیار پیامبر (صلی‌الله علیه و اله و سلم) رار داشت – رسول خدا (صلی‌الله علیه و اله و سلم) با بزرگواری تمام، پیشنهاد آنان را پذیرفت و به آن‌ها اجازه داد که نصف از خیبر را در اختیار داشته باشند و نصف دیگر در اختیار مسلمانان باشد. بدین ترتیب، یهودیان در سرزمین خود باقی ماندند، تا هر سال نیمی درآمد خیبر را به مدینه ارسال کنند. با شنیدن خبر پیروزی سپاه اسلام، فدکیان که خویشتن را همدست و هم‌پیمان با خیبریان می‌دیدند، به هراس افتادند؛ اما وقتی که خبر برخورد محترمانه و بزرگوارانه‌ای پیامبر (صلی‌الله علیه و اله و سلم) با خیبریان را شنیدند، از رسول خدا (صلی‌الله علیه و اله و سلم) درخواست نمودند که با آنان همانند خیبریان رفتار کند. پیامبر خدا (صلی‌الله علیه و اله و سلم) نیز به درخواست آنان پاسخ مثبت داد.

باید پذیرفت که نزاع اهل سنت با شیعیان یک بحث درون دینی است؛ به این معنی که هردو طرف قبول دارند که فدک در اختیار رسول خدا (صلی‌الله علیه و اله و سلم) وده است و اگر حضرت آن را در اختیار فاطمه زهرا (س) قرار داده است، کار درستی بوده است. منتها اختلاف دو مکتب فکری در این مساله است که آیا چنین کاری توسط رسول خدا (صلی‌الله علیه و اله و سلم) انجام گرفته است یا نه؟

پنجم: در بخش دیگری از مقاله می‌خوانیم: «زندانی‌کردن عقل و انطباق آن با اسلام غلط است. ولی در غیرعقلی‌بودن ساختار سیاسی-خاندانی شک و تردیدی نیست. حکومت عقلی به جای خون و ژنتیک بر آگاهی و شایستگی‌ها تکیه دارد. به‌رغم گذشت قرن‌ها ساختار سیاسی-اقتصادی خاندانی و غیر عقلی تا هنوز در بسیاری از کشورهای اسلامی پابرجاست. هم قدرت سیاسی میراثی است و هم اقتصاد غارتی و در انحصار جنگ‌آوران.» آنچه در ذیل مقاله راجع به غیر عقلی بودن ساختار سیاسی و اقتصادی مبتنی بر خاندان و خون آمده است، درست است و دقیقاً سازگار با عقل و دین، کما اینکه این نقد بر وضعیت فعلی جهان اسلام منطقی و منصفانه است؛ منتها این توضیح ضروری است که: عقل انسان ساختار سیاسی و اقتصادی مبتنی بر خون و ژنتیک را در صورتی غیر ارزشی می‌داند که خون و ژنتیک ملاک اصلی قرار بگیرند، اما اگر فردی تمام صفات ضروری و لازم را بهتر از دیگران دارد، صرف داشتن ژنتیک و خون معین، نمی‌تواند مانع امامت و رهبری او باشد. امامان شیعه اگرچه از یک خانواده و خون بودند؛ ولی نسب و خون ملاک امامت آن‌ها نبوده است، بلکه فکر شیعه به‌صورت

پیوسته و در تمام اعصار بر علم و افضلیت امام تاکید نموده است. مراجعه به اصول کافی [۲۹] از منابع نقلی و کتاب کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد [۳۰]، از کتب کلامی به خوبی این مدعا را به اثبات می‌رساند. اما زندانی کردن عقل در اسلام و انطباق آن با اسلام و غلط دانستن آن، مطلبی است که نیازمند توضیح است. منزلت عقل در معارف اسلامی و نسبت آن به منظومه معارف دینی، تا حدودی روشن مشخص است. نقلیات اسلامی بدون استمداد از عقل به سامان نمی‌رسد و عقل در نقش کاشف در تمام نقلیات قرآن و سنت حضور دارد. بلی در این مرحله عقل مهارشده است و در محتوا هیچ نقشی نمی‌تواند داشته باشد. مرحله دیگر، نقش استقلالی عقل است که خود منبع و حاکم در قضیه خواهد بود.

در اصول فقه شیعه حداقل در زمان معاصر نقش مادرانه عقل به خوبی تبیین شده است و در صورتی که داده‌های عقلانی قطع‌آور باشد، حجت دانسته شده است. مرحله بعدی نقش عقل در مهارزنی به نقلیات است، اگر چنانچه نقلیات برخلاف مسلمات عقل باشد ولو اینکه آیه‌ای از آیات قرآن کریم باشد، اعتبار خود را از دست خواهد داد و ظاهر آن به عنوان معارف دینی تلقی نخواهد شد. گذشته از این موارد در اصیل‌ترین منبع اسلامی یعنی قرآن کریم به شدت به عقل انسان توجه شده است. قرآن کریم در بیش از سیصد آیه، جامعه‌ای انسانی را به تعقل، تفکر و تدبر با تعبیری همچون: «یَعْقِلُونَ»، «تَعْقِلُونَ»، «یَتَفَكَّرُونَ»، «تَتَفَكَّرُونَ»، «یَعْلَمُونَ»، «تَعْلَمُونَ» و «یَتَذَكَّرُونَ» فراخوانده است. در روایات اسلامی نیز به عقل بهای زیادی داده شده است و جایگاه آن بسان انبیاء به عنوان حجت باطنی معرفی شده است. [۳۱]

البته تذکر این نکته ضروری است که از نظر نویسندگان نیز تا این لحظه عقل به جایگاه واقعی خود در معارف دینی دست نیافته است. درست است که عقل حجت است و بر حجیت و اعتبار آن تاکید فراوان شده است؛ ولی عقل دینی یک آسیب‌شناسی جدی لازم دارد و قلمرو اعتبار آن و معیار احکام خلاف عقل و غیره از اموری می‌باشند که تحقیق جدی را می‌طلبند.

در ضمن باید یادآوری نمود که اغراق در کاربرد عقل به همان اندازه ضرر می‌زند، که اصولاً فردی عقل را بی‌اعتبار قلمداد نماید. عقل به عنوان مهم‌ترین سرمایه انسان نمی‌تواند به تمام نیازمندی‌های بشر پاسخگو باشد. هرچند بشر به کمک عقل توانسته است بسیاری از مجهولات طبیعی را تبدیل به معلوم نماید؛ ولی به عنوان نمونه دو فیلسوف در جهان پیدا نمی‌شود که بر مفهوم سعادت و شقاوت انسان اتفاق نظر حتمی داشته باشند؛ باینکه معنای این دو واژه در ابتدا بسیار ساده و آسان به نظر می‌رسد. از مفهوم این دو واژه که بگذریم در عوامل و راه‌های رسیدن به سعادت، اختلافات بسیار عمیق‌تر و گسترده‌تر می‌شود. دین با استمداد از عقل جان می‌گیرد و به اثبات می‌رسد و بعد از نشستن بر کرسی اثبات، قلمروهای فتح‌ناشدنی به دست عقل را فتح می‌کند، دین برآمده از درون عقل، سرچشمه سه چیز است: هویت، معرفت و نجات و این سه چیز در زندگی انسان چیزی کمی نیست.

ب) مهار خشونت‌ها با عبور از دین

با توجه به این که این بخش از فرمایش نویسنده مورد چندین نقد واقع شده است، و برادران ارجمند حجج اسلام آقایان نظری و صداقت و رضایی دام عزهم، نکاتی خوبی را مطرح فرموده‌اند؛ خوانندگان مشتاق قاعدتاً به همان نقدها مراجعه خواهد کرد. با در نظر داشت مطالب مطروحه‌ای عزیزان فوق‌الذکر، به صورت اجمالی می‌توان گفت که: طرح حذف دین برای رسیدن به دنیای امن، نه علمی است و نه عملی و نه مقتضای تدبیر و دوراندیشی. این

قلم می‌کوشد که به صورت بسیار گذرا نکاتی را در همین سه محور مطرح نماید، و سپس راه‌حل‌هایی عملی را جهت مهار خشونت‌ها ارائه نماید.

این که طرح مذکور عملی نیست، زیرا تحت هیچ محاسبه‌ای و با هیچ وجه معقولی نمی‌توان انتظار داشت و یا پیش‌بینی کرد، که حدود یک‌چهارم کره زمین از عقاید خویش دست‌بردارند. قدرت منطق طرح مذکور در حدی نیست که مسلمانان مجاب شوند، و در نتیجه از عقاید اسلامی فاصله بگیرند.

و اما علمی نبودن طرح مذکور بدین جهت است که اسلام به عنوان یک کل، در بطن خود راه‌حل‌هایی دارد که می‌تواند قابلیت انطباق در هر زمان را داشته باشد. این طرح‌ها در ادامه به صورت اجمالی بررسی خواهد شد. نکته بعدی این که مهم‌ترین مشکل نویسنده با جهاد ابتدایی است که معتقد است خشونت‌زا هست، و در حاشیه‌ای که بر مقاله جناب آقای نظری در سایت طرح نو نوشته است بر آن تاکید شده است؛ ولی همان طوری که می‌دانیم بر اساس نظر معروف و مشهور میان فقهای شیعه جهاد ابتدایی در زمان ما جایز نیست، فقیه معروف صاحب جواهر بر عدم جواز جهاد ابتدایی در زمان حاضر ادعای اجماع محصل و منقول را دارد [۳۲]، جهاد دفاعی منطبق با موازین بین‌المللی و از جمله منشور ملل متحد ماده ۵۱ آن هست، هیچ نوع خدشه‌ای ندارد.

به عبارت دیگر برفرضی که در صدر اسلام و در زمان رسول خدا (صلی‌الله علیه و اله و سلم) جهاد ابتدایی بوده باشد، در زمان ما این نوع جهاد مشروعیت ندارد، بنابراین سیره رسول خدا (صلی‌الله علیه و اله و سلم) در صدر اسلام نمی‌تواند در وضعیت فعلی خشونت‌زا باشد. نکته مهم دیگر این است که از نظر فنی سیره و رفتار، عموم و اطلاق ندارد، و برای اخذ به آن در مقام بحث علمی احراز تمام خصوصیات موضوع لازم است. برفرضی که سیره رسول خدا (صلی‌الله علیه و اله و سلم) در جریان یهود بنی قریظه به اثبات برسد، سیره آن بزرگوار در جریان فتح مکه نیز در اختیار مسلمانان است. مردم مکه که از آن‌ها تعبیر به الد الاعداء شده است به نحو بی‌سابقه‌ای مورد عفو رسول خدا (صلی‌الله علیه و اله و سلم) واقع شدند. [۳۳] اگر جریان بنی قریظه خشونت‌زا و الهام‌بخش افراط‌گری است، چرا فتح مکه الگوی رافت و مدارا نیست؟

از مقایسه این دو جریان به جهات زیادی فتح مکه، بر حوادث مربوط به یهود بنی قریظه می‌چربد؛ چراکه اولاً عفو مکه مربوط به مشرکین و سرسخت‌ترین دشمنان رسول خدا (ص)، و مسلمانان است، اگر عفو آنان با توجه به شرک و سابقه‌شان جایز باشد، دیگران از جمله یهودی‌ها که اهل کتاب‌اند به طریق اولی جایز خواهد بود. ثانیاً فتح مکه از مسلمات تاریخ اسلام است، در حالی که جریان بنی قریظه محل اختلاف، و تردید بعضی محققین واقع شده است، کما این که در کمیت و کیفیت آن اقوال متعددی نقل شده است.

ثالثاً فتح مکه بعد از جریان بنی قریظه واقع شده است، و در زمانی بوده است که قدرت اسلام گسترش بیشتر یافته بود، اگر اسلام ذاتاً انعطاف‌ناپذیر بود، این خصیصه در زمان قدرت آن بیشتر به نمایش می‌آمد. رابعاً ماجرای فتح مکه انطباق بیشتری با اخلاق و شیوه رسول خدا (صلی‌الله علیه و اله و سلم)، در سایر حوادث و وقایع دارد، از جمله در غزه حنین مالک بن عوف رئیس قبیله هوازن که لشکر سی‌هزار نفری را علیه رسول اکرم (ص) بسیج کرده بود، بسیار بزرگوارانه با او رفتار شد. [۳۴] و...

در خصوص یهود بنی قریظه این توضیح ضروری است که رسول خدا (صلی‌الله علیه و اله و سلم) به مجرد ورود به مکه با تمام یهودیان ساکن مدینه پیمانی دایمی را بست که به منشور مدینه معروف شده است. بر اساس این پیمان دو طرف تعهداتی به همدیگر دادند، از جمله آزاد بودن یهودیان در دین خود، و آزاد بودن مسلمانان در دین خود... [۳۵] این پیمان متأسفانه مورد نقض مکرر یهودیان واقع شد، که بدترین آن نقض یهود بنی قریظه بود. در

چندین جنگی که میان مسلمانان و یهودیان بعد از نقض پیمان واقع شده است، مثل واقعه خیبر، یهود بنی نضیر، بنی قینقاع و... در هیچ کدام شدت عمل منقول در یهود بنی قریظه گزارش نشده است. بنابراین واقعه بنی قریظه به تنهایی، هیچ گاه نمی تواند برای اهل فن منشیای برداشت در عرصه تقنین و فقه جنگ باشد.

نکته بعدی این است که نویسنده محترم رواداری و همزیستی انسانی را در اروپا یک اصل مسلم می داند، و آن را محصول انکار دین می داند و نه تفسیر روادارانه از دین. به عبارت دیگر گویا راهی داریم و بیراهه، و هیچ نوع تردیدی در این جهت نیست، سخن در انتخاب است، ولی اگر منصفانه به گذشته و حال بنگریم خشونت های کور و متعصبانه در قلمرو غرب کمتر از جهان اسلام نیست، اگر نگویم بسیار فربه تر از جهان اسلام بوده است.

برای همگان روشن است که بر دامن مسلمانان در مقایسه با غرب، نه لکه استعمار نشسته است، نه یهود سوزی، نه انگیزشیون، نه ساختن سلاح های اتمی و شیمیایی، نه پروردن بلشویسم و نازیسم و فاشیسم، نه جنگ های جهانی، نه ویتنام، نه الجزایر و... امروز، بازگانی جنگ افزارهای انسان سوز و مهیب که بشریت را ناامن و بی توان کرده است، سودآورترین سوداگری غرب است. اصل آهنین محوریت سود و در نتیجه فاصله گرفتن از اخلاق، کار را به جایی رسانده است که هزینه های بهداشت و امنیت هزینه های دوم و سوم بودجه ملت ها را تشکیل می دهد. کارخانه ها در وقت تولید و بسته بندی کالا بر اساس سودمحوری کمتر توجهی به بهداشت و سلامتی انسان ها می کنند؛ و در نتیجه هزینه بهداشت و علاج چند برابر می شود، نتیجه تمام این اقدامات و خشونت نرم و گرم چرخه باطلی است که بشر امروز را پریشان حال تر از گذشته می بینیم.

قدرت علمی غرب بدون این که با قواعد اخلاقی لجام بخورد، ضررهای فراوان را بر بشریت و اخلاق او وارد نموده است. شان ورود نویسنده محترم در مقاله: مدخلی بر آیین ویرانی: ایمان، هجرت، جهاد، جریان تروریستی در شارلی ابدو بوده است. بدون شک این اقدام تروریستی ناروا و برخلاف اصول همزیستی مسالمت آمیز است، ولی راستی طرف مقابل در این پدیده هیچ تقصیر و قصوری نداشته است؟ مگر تحریک مجنی علیه جانی را بر انجام جرم از علل تخفیف در مجازات نیست؟

بر فرض اگر آزادی بیان تا زیر پا گذاشتن مقدسات یک چهارم جمعیت زمین، درست باشد و جزو حقوق آدمیان قرار بگیرد، نقش اخلاق در این عرصه کجا هست؟ آیا از اصول مسلمة اخلاقی پرهیز از اذیت و آزار دیگران نیست؟ آزادی بیان همان طوری که روشن است حق است و نه تکلیف، حق را می توان ترک کرد و یا انجام داد. اصرار مداوم بر اعمال حق خاص، و زیر پا گذاشتن اصول مسلمة اخلاق آن هم نسبت به اقلیتی که مشکلات و احساس خاص خود را دارد، نمی تواند سوال برانگیز باشد؟

حداقل این که در دنیای متکثر امروزی، آیا می توان همیشه از حقوق دم زد، و از اخلاق چیزی نه گفت؟ با همه این ها به فرض این که خویشتن داری در غرب را بپذیریم، هیچ دلیل یقینی، در منحصر بودن راه، به آنچه غرب پیموده است وجود ندارد. امکان دارد راهی دیگر موازی آن وجود داشته باشد، که ضمن حفظ همزیستی مسالمت آمیز و خویشتن داری در عرصه بین الملل، از متن دین برخیزد، و هماهنگ با آن باشد.

و اما دور بودن طرح مذکور از تدبیر و دوراندیشی، بدین جهت است که مردم ما به صورت مکرر در تاریخ خود قربانی خشونت خصوصا، خشونت مذهبی شده است. دور نرویم، افراط کاری های طالبان و اقدام به اسارت گرفتن زنان هزاره بر اساس گزارش خبرنگار معروف پاکستانی احمد رشید در کتاب خود، (طالبان، اسلام نفت و بازی بزرگ) نمونه عینی آن است؛ این تجربیات تلخ می آموزد که طرح مسایل این چنینی که اثر خارجی عینی چندانی نیز ندارد، بهانه شود برای خشونت طلبان مذهبی که بار دیگر بر طبل ارتداد بکوبند، و در فرصت مناسب انتقام خونینی علیه

کل مردم هزاره به راه اندازند. بدون شک این پیامدهای ناگوار چیزی نیستند که نویسندگان نیز راضی به آن باشند. حاصل این که در اقلیت بودن مردمی، اقتضای خاص خود را دارد، مسوولیت نخبگان و اهل فکر است که ضمن رعایت هنر اقلیت بودن، حتی به ترویج آن نیز همت بگذارند.

و اما طرح اولیه جهت نیل به زندگی مسالمت آمیز در پرتو آموزه های اسلامی، مقدمات ذکر این جهت ضروری است که در جهان امروزی و براساس معاهدات بین المللی و حقوق عرفی، وضعیت و حقوق افراد در حالت صلح با معیارهای حقوق بشر سنجش می شود، و در شرایط مخاصمه و جنگ با معیارهای حقوق بشردوستانه بین المللی. با شرمندگی باید اذعان کرد که تاریخ بشر هیچگاه از جنگ و مخاصمه مسلحانه خالی نبوده است.

در فقه اسلامی حقوق جنگ و حقوق در جنگ (حقوق بشردوستانه) مهرومومها قبل در کتاب جهاد با تفصیل بسیار مورد توجه و بررسی قرار گرفته است. [۳۶] اگرچه قبل از قرن ۱۹ میلادی در مقررات بین المللی جنگ پدیده ای ممنوع و نامشروع تلقی نشده بود، اما بعدها در معاهدات و پیمان های متعدد توسل به زور ممنوع شمرده شد، به نوعی که امروزه مطابق مقررات حقوق بین الملل نوین، منع توسل به زور جزو قواعد آمره بین المللی محسوب می گردد.

در خصوص حقوق جنگ در اسلام، عمده ایرادی که می گیرند نهاد جهاد ابتدایی است که گذشته از تشکیک در اصل وجود آن توسط برخی محققین و ارجاع آن به جهاد دفاعی [۳۷]، مهم این است که مشهور فقهای شیعه در زمان ما جهاد ابتدایی را جایز نمی دانند [۳۸]، ولی از آنجایی که این رای در میان اهل سنت طرفدار چندانی ندارد، فلذا باید به سراغ راه حل دیگر رفت. راه حلی که از متن فقه برخاسته باشد، و امکان پذیرش آن از سوی حوزه علمیه قم و نجف و الازهر باشد. به صورت عاجل دو راه حل به ذهن می رسد:

۱- توجه به معاهدات در فقه اسلامی

وفا به عهد و پیمان از مسلمات اسلامی است، کما این که به صورت کلی انعقاد پیمان با کفار هیچ نوع شبهه ای در آن نیست. با توجه به این دو اصل امروزه در دو حوزه حقوق بشردوستانه و آداب جنگ، وهم چنین حقوق بشر، و نیز زندگی مسالمت آمیز میان دولت ها معاهدات بین المللی فراوانی وجود دارد که اکثر کشورهای اسلامی عضو آن هستند. از منشور ملل متحد گرفته، و کنوانسیون های ژنو و پروتکل های الحاقی آن، تا معاهده حقوق بشر و... نوعا مورد امضای چند جانبه دولت ها قرار گرفته است.

با توجه به این پیمان ها خود به خود اصطلاح کافر حربی بی مصداق و یا نادرالوجود می شود. اموال و آبرو و تمامیت جسمانی دیگران مثل مسلمانان دارای احترام می شوند، و تا حدود اعتبار معاهدات، بندبند آن لازم الرعایه خواهد بود. برای این که بحث عینی تر شود ذکر این نکته ضروری است که سازمان کنفرانس اسلامی در ژولای ۱۹۹۹ کنوانسیونی را به تصویب رساند، و دربند چهار از ماده یکم آن دوازده کنوانسیون معروف بین المللی مربوط به مبارزه با تروریسم را به رسمیت شناخت.

در سطح جهانی نیز کنوانسیون بین المللی مبارزه با تامین مالی تروریسم ۱۹۹۹ از کاربرد گسترده ای برخوردار است، زیرا حمایت مالی از همه فعالیت های ممنوعه مذکور در اکثر کنوانسیون های مربوط به تروریسم در محدوده قلمرو آن قرار می گیرد. بند ۱ ماده ۲ آن ضمن تعریف از تروریسم از ۹ کنوانسیون نام می برد که ارتکاب جرایم موضوع آن ها اعمال تروریستی تلقی گردیده است. به عنوان مثال می توان به کنوانسیون بین المللی مبارزه با

بمب‌گذاری تروریستی مصوب مجمع عمومی سازمان ملل متحد در تاریخ ۱۵ دسامبر ۱۹۹۷ اشاره نمود. درست است که در تفصیل بحث استثنائات و نکاتی ممکن است وجود داشته باشد، ولی کلیت طرح به قوت خود باقی است. خوشبختانه در این خصوص فتاوای نیز از صاحب‌نظران حوزه علمیه قم وجود دارد، ازجمله مرحوم آیت‌الله منتظری می‌فرماید: هرگونه پیمان بین کفار و مسلمانان ازجمله میثاق‌های جهانی و بین‌المللی، باید محترم شمرده شود و یک‌طرفه نقض نگردد. [۳۹] در خصوص جواز معاهده با کفار و لزوم وفا به آن در فقه حنفی صاحب کتاب معروف مبسوط می‌نویسد: «لأن التحرز عن الغدر واجب على المسلم في دار الحرب» [۴۰]، ایشان در جای دیگر می‌نویسد: «وقد صح منه التحرز عن الغدر» [۴۱].

در خصوص مقررات مربوط به حقوق بشردوستانه بین‌المللی ذکر این نکته ضروری است که اسلام مهر و موم‌ها قبل از معاهدات امروزه، آداب و مقرراتی را برای جنگ در خصوص اسرا، زنان، پیرمردان، و.. مقرر نموده است. در این زمینه یکی از نویسندگان می‌نویسد: اگر به کنوانسیون‌های ۱۹۴۹ ژنو و پروتکل‌های الحاقی آن بنگریم قواعد اساسی مربوط به جنگ، شیوه‌ها و روش‌های جنگ، حفظ مردم غیرنظامی، حمایت از اهداف غیرنظامی و رفتار با آسیب دیدگان و کشته‌شدگان، حقوق اسیران و مانند آن را مشاهده می‌کنیم که در فقه اسلامی تمامی این امور به‌طور دقیق تبیین شده است.

قواعد اسلامی پیرامون جنگ برگذشت و رحم و همدردی مبتنی است. ارزش و کرامت انسان از اصول مسلم اسلامی است که در جنگ حائز اهمیت شایان است و رسماً مثله کردن و شکنجه و هر شکل دیگر از رفتار تحقیرآمیز با دشمن را منع می‌کند. مطابق حقوق بشردوستانه اسلامی افراد نظامی و غیرنظامی در منازعات مسلحانه باید تفکیک شوند و خصومت فقط بین نیروهای مسلح مجاز است. تمامی حملات کور و بدون هدف و تهدید به ایجاد وحشت و ترور و عملیات تلافی‌جویانه علیه غیرنظامیان و جمعیت غیرنظامی ممنوع است. در فقه اسلامی حمایت ویژه‌ای از بعضی طبقات غیرنظامی همچون اطفال، زنان، سالخوردگان، افراد مریض و روحانیان پیش‌بینی گردیده است.

بر اساس فقه اسلامی جنگجوی مسلمان حق ندارد در مقام انتقام‌جویی به مجازات جمعی دشمن مبادرت ورزد. فقه اسلامی در باب رفتار با مجروحان و اسیران جنگی قواعد انسان‌دوستانه روشنی دارد و برای آنان حقوق خاصی قایل است؛ همچون رعایت احترام و منع شکنجه، حفظ وحدت خانوادگی، تضمین حق ارتباط با خانواده، آزادسازی از روی عطوفت و رافت. اندیشه انسان‌دوستانه همواره بر آن است که از میزان سبعیت و وحشیگری در جنگ‌ها بکاهد از این‌رو حق انتخاب سلاح را محدود نموده و تحدید تسلیحات از قواعد مسلم فقه اسلامی است، مثلاً استفاده از سم به دلیل اینکه موجب انهدام جمعی می‌شود، ممنوع شده است. [۴۲]

نتیجه بحث این‌که می‌توان از طریق پیمان با کفار زمینه زندگی مسالمت‌آمیز را فراهم کرد، حتی در صورت قبول نهاد جهاد ابتدایی. هم‌چنانکه جهاد ابتدایی نهادی از نهادهای فقهی است، پیمان‌ها و وفا به آن نیز نهاد دیگر فقهی و حاکم بر آن است.

2- استفاده از مبانی نوظهور

فقه امامیه در متن خود نهاد اجتهاد را دارد، که اگر دقیق و صحیح به کار گرفته شود، تشنگی همه اعصار و قرون برطرف خواهد شد. به‌عنوان نمونه آیت‌الله منتظری به مناسبتی می‌نویسد: و اگر به نحو اطمینان ثابت شد که

ثبوت یا نفی حق یا حکمی که مفاد دلیل غیرقطعی شرع است، برخلاف حکم اطمینان‌آور عقل (عقل نظری) یا دستاورد اطمینان‌آور عقلا و فرهیختگان زمان (عقل عملی) هست، در این صورت کشف می‌شود که اصولا مراد و نظر واقعی شارع چیزی غیر از مفاد ظاهری آن دلیل هست، و یا آن مفاد منحصر به زمان و مکان خاصی بوده که اقتضائات دیگری داشته و منشای آن از قبیل مصالح و مفاسد متغیر هست. [۴۳]

تاسیس چنین مبانی در فقه اگر صاحب آن مبنا از اهل فن باشد، بسیاری از مشکلات جدید را حل و فصل می‌نماید. به عنوان یک اصل کلی می‌توان ادعا کرد که با توجه به این‌که فقه اسلامی بر اساس قواعدی چون: تابعیت احکام از مصالح و مفاسد واقعی، برگشت به اراده تشریعی خداوند عالم به تمام اسرار وجودی انسان و حکیم، و قاعده حسن و قبح عقلی استوار شده است، قاعدتا نباید آموزه‌های آن برخلاف دست آورد قطعی عقلا و حکم یقینی عقل باشد.

نتیجه بحث آن شد که با فرض پذیرش نهادهای از قبیل جهاد ابتدایی در فقه، می‌توان با الهام از آموزه‌های اسلام، و حرکت در چارچوب آن بر خشونت‌ها فایق آمد، منتها عملیاتی شدن آن منوط به تحقق زوایای یک مثلث است؛ اولین رکن این مثلث این است که مراکز اصلی دینی مثل قم و نجف و الازهر، در این حوزه‌ها استنتاج شوند؛ و به تعبیر دیگر ضمن رصد کردن حوادث واقعه به اجتهاد روشمند در موضوع و حکم آن بپردازند، حداقل این‌که در شناخت موضوعات نوظهور و چندوچون آن از اهل فن استفاده نمایند. وارد شدن حوزه به این عرصه‌ها مستلزم این است که باور عمومی برای ضرورت طرح این مباحث به وجود بیاید، که نقش روشنفکران دینی امثال نویسندگان مقاله زیر بحث، در این عرصه بسیار مهم می‌تواند باشد.

رکن دوم این مثلث این است که حکومت‌های اسلامی همکاری صادقانه داشته باشند؛ از آنجایی‌که جهان اسلام در دوران انحطاط به سر می‌برد، این وضعیت، خمودگی و بی‌تحریکی و بی‌اعتمادی سرتاسری را ایجاد نموده است. حکومت‌ها با طرح نیازمندی‌ها و حمایت از مراکز دینی، نقش بسیار مهمی در تولید فکر، و سپس حمایت اجرایی و تقنینی می‌توانند از آن داشته باشند.

سومین رکن این طرح، مزج اخلاق و سیاست در عرصه بین‌الملل است. حقیقت آن است که امکانات مادی و علمی و سخت‌افزاری و نرم‌افزاری دنیای غرب با جهان اسلام، قابل‌مقایسه نیست. اگر اصل تکثر و تحمل فرهنگ‌های متعدد، راستی برای سیاستمداران غرب اصل قابل‌قبول باشد، و اجازه و حمایت نمایند که دنیای اسلام روی پای خود ایستاده شوند، در آن صورت است که می‌توان امیدوار بود با تلاش دو رکن قبلی کار به سرانجام برسد.

تا زمانی که این رکن عینیت نیابد، به سختی می‌توان امیدوار بود که طرح عملی شود. با قدرت نرم و سختی که دنیای غرب در شرایط فعلی دارد، با قدرت ارتباطی و رسانه‌ای که امروز در اختیار غرب است، به راحتی امکان عقیم‌سازی تمام طرح‌های اصلاحی وجود دارد. در هر گوشه از جهان، سیاستمداران پخته می‌توانند آتش فتنه و جنگ را روشن نمایند. امروزه بر کسی پوشیده نیست، که ارتباط آتش فتنه و خشونت در گوشه و کنار جهان، به مذهب و آموزه‌های دینی شاید بسیار باریک‌تر از سیاستمداران و سازمان‌های اطلاعاتی کشورها باشد. دست پلید سیاستمداران عاری از اخلاق است که به صورت فوق‌العاده مرموز، آتش‌های جنگ و خشونت را در گوشه و کنار جهان با استفاده از ابزار گوناگون از جمله مفاهیم مذهبی، به حسب موقعیت و تشخیص خودشان، شعله‌ور می‌سازند، و میلیون‌ها انسان را به تباهی می‌کشانند.

- [۱] - ابن‌سینا، الشفا، ج ۲، ص ۴۵۲
- [۲] - من حیاها الخلیفه عمر بن الخطاب، عبدالرحمن أحمدالبکری، ص ۱۹۶
- [۳] - من حیاها الخلیفه عمر بن الخطاب، عبدالرحمن أحمدالبکری، صفحات ۱۹۵ تا ۱۹۹ البته در منابع تاریخی مقداری اختلاف به چشم می‌خورد.
- [۴] - سید مرتضی عسکری، معالم المدرستین، ج ۱، ص ۱۴۱، به نقل از تاریخ یعقوبی.
- [۵] - نهج البلاغه، نامه ۵۳
- [۶] - ابن ابی‌الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۲۳
- [۷] - ابن‌سینا، الشفا، ج ۲، ص ۴۵۲
- [۸] - همان، ص ۴۵۲ (والاستخلاف بالنصأصو بفانذل کلا یؤدی إلی التشعب والتشاغب والاختلاف).
- [۹] - وبان انه اصح الناس تدبیرا واحسنهم سیاسه و... ابن ابی‌الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۲۶۰
- [۱۰] - همان، ج ۱، ص ۱۵۷ در مجلدات دیگر نیز این بحث را تعقیب نموده است، مثلا ج ۴، ص ۱۲۲، ج ۲۰، ص ۲۲۰ و...
- [۱۱] - همان، ج ۱، ص ۲۸ واما قال اعدائه: لارآی له لانه کان متقیدا بالشریعه لایری خلافا ولا یعمل بما یقتضی الدین تحریمه...
- [۱۲] - روی أنّ عمر (رض) قال: یارسول الله إنی وأدت فی الجاهلیه . فقال : إعتق رقبه عن کلّ مؤؤوده. من حیاه الخلیفه عمر بن الخطاب، عبدالرحمن أحمدالبکری، صفحات ۴۱ تا ۴۵
- [۱۳] - قرآن کریم، سوره شمس؛ آیه ۸
- [۱۴] - من حیاها الخلیفه عمر بن الخطاب، عبدالرحمن أحمدالبکری، صفحات ۴۱ تا ۴۵
- [۱۵] - همان منبع.
- [۱۶] - تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۳۳
- [۱۷] - معالم المدرستین، سید مرتضی عسکری، ۲/۳۶۴
- [۱۸] - الموطا، امام مالک، ج ۲، ص ۵۲۰
- [۱۹] - تاریخ الامم و الملوک ج ۲ ص ۵۴۹
- [۲۰] - الغدیر، ج ۷، ص ۷۷، به نقل از تاریخ طبری و... فیقول عمر : علیکم الکلب
- [۲۱] - انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۹۱
- [۲۲] - برای قول شهرستانی و بغدادی دیده شود: الصحیح من سیرها للنبی الاعظم، ج ۶ ص ۱۸۵
- [۲۳] - من حیاها الخلیفه عمر بن الخطاب، عبدالرحمن أحمدالبکری، ص ۲۷۰، منابع متقدم ومشهور نقل در همان کتاب تا حدودی آمده است.
- [۲۴] - تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۳۵۷
- [۲۵] - من حیاها الخلیفه عمر بن الخطاب، عبدالرحمن أحمدالبکری، ص ۲۷۳
- [۲۶] - فلذا در ویژگیهای حضرت می نویسند: قسم بالسویه، وعدل فی الرعیه. المعیار والموازنه، ص ۲۲۷
- [۲۷] - معالم المدرستین، ج ۲، ص ۱۶۳
- [۲۸] - در این خصوص دیده شود: تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۰۲؛ و: الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۳۱

- [۲۹]- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷۵، و ۱۹۸، که برخی صفات عقلانی امامان مطرح شده است.
- [۳۰]- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، علامه حلی، مبحث امامت عامه.
- [۳۱]- کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، دارالحديث للطباعة و النشر، قم، اول، ۱۴۲۹ هـ. ق، ج ۱، ص ۳۵/
- [۳۲]- شیخ حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۱۱/ و علی کل حال فلا خلاف بیننا بل الاجماع بقسمیه علیه فی
أنهائما يجب علی الوجه المزبور (بشرط وجود الإمام علیه السلام) وبسط یده (أو من نصبه للجهاد) ولو بتعمیم
ولایت له ولغیره فیکطر من الأقطار، بل أصل مشروعیته مشروط بذلك فضلا عن وجوبه.
- [۳۳]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۴۶، کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۴۵/
- [۳۴]- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۳۳/
- [۳۵]- ابن کثیر، السیره النبویه، ج ۲، ص ۳۲۲، (للیهود دینهم وللمسلمین دینهم).
- [۳۶]- محقق حلی، شرائع الاسلام، ج ۱ و ۲، ص ۲۶۹ تا ۲۹۶
- [۳۷]- مرتضی مطهری، جهاد، ص ۲۱/
- [۳۸]- شیخ حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۱۱/
- [۳۹]- آیت الله حسین علی منتظری، رساله حقوق، ص ۱۱۸ با تصرف، و دیده شود: «، سید محمد حسینی شیرازی،
الفقه، ج ۴۷، ص ۱۹۸/
- [۴۰]- سرخسی محمد بن ابی سهل، ج ۷، ص ۲۳۷/
- [۴۱]- همان، ج ۲۳، ص ۳/
- [۴۲]- ناصر قربان نیا، مقاله: فقه و حقوق بین الملل، به نقل: سایت انترنتی آفتاب.
- [۴۳]- آیت الله حسین علی منتظری، رساله حقوق، ص 21